24/11/66

نمود اشکم چنان طوفان که گیرد کوه صحرا را
چسان می بندم از خاشاک مژگان رود دریا را

صبا از من پیامی بر بمجنون جنون پیشگی
جنون سالار می آید برون خالی کند جا را

نکرد آهم اثر در خاطرت ظالم عجب دارم
که آه آتشینم توتیا میکرد خارا را

نه باغش میکشاید دل نه پندش میکند عاقل
ز زلف عنبرین بند [illegible]

زمانه با که میسازد چرا عاقل برو نازد
بیا بشنو زمانی قصهٔ جمشید و دارا را

باُمیدی که آئی کلبهٔ ما را برافروزی
بسان شمع بر یکپا سحر کردیم شبها را

بمحفل چون نشینی با رقیبان گرم می نوشی
چه کم گردد که یاد آری حریف باده پیما را

بوصلم گه بشارت میدهد امروز و گه فردا
بفردا میبرد فرخ دل ما این تمنا را

چو شمع آتش اشکی که ریخت چشم تر امشب
گداخت قالب ما را ز پا تا بسر امشب

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گر نرگسش نکرد فسونهای سامری — در چشم ما کسیست بگوئید خواب را

صد تشنه رفت و یکدم آبی نخورد کس — اندر سراب دهر که دیداست آب را

[illegible] دولت نبود حاصل سرور — خمخانه گشت باعث مستی شراب را

[illegible]م و گاهی کشیم زار — ظالم نهایتی ستم بیحساب را

خواهم که بر کنم زبان دل کجا برم — این سینه پر آتش و چشم پر آب را

سیل سرشک آتش دل را نکرد گل — باران چه سود کشته گشت سراب را

بیحاصلی است حاصل این سبز کشت چرخ — ما آزموده ایم جهان خراب را

میخواستم که پا کشم از دست بیخودی — یاران چه میکنم دل پر اضطراب را

فرخ حیات نقش بر آب است هوشدار
چشمی کشا بعبرت و بنگر حباب را

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

اگر چو روز قیامت شود دراز غمم
حکایت سر زلفت نمیرسد بسر امشب

اگر نه غیر سر زلف تو دست برد دل من
چرا چو مرغ شب آویز گرد ناله سرا امشب

دراز شد شب هجران یار و دانستم
ز دود آه دل من نمیدمد سحر امشب

چو شمع سوزم و دم برنمیزنم ز غمت
چرا بحال نزارم نمیکنی نظر امشب

چو فرّخ از تب شمع رخش دلم سوزد
ز سوزش دلم او را که میبرد خبر امشب

ز اشک دیدهٔ ما آبشار را دریاب
ز داغ سینهٔ ما لاله زار را دریاب

بلب رسید مرا جان در آرزوی لبت
ببوسهٔ دل امیدوار را دریاب

نه جای امن دل ما بشد این جهان دو رنگ
شتاب ابلق لیل و نهار را دریاب

رها نمود دلم را ز بند هر دو جهان
گره کشائی گیسوی یار را دریاب

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

خزان رسیده چمن را دمید جان بیدن — دمیدن دم صبح بهار را دریاب

ستاره ریز ز شام است تا سحر چشمم — برآ و دیده شب زنده دار را دریاب

اسیر دام هوس تا بکی شوی فرخ

زکار هیچ بی روزگار را دریاب

بینند تا بکی بجمال تو بی حجاب — معجز نما بسایه سنبل کش آفتاب

خوابم ز دیده بر دور بود از دلم قرار — زان چشم نیمخواب وز زلفین نیمتاب

میلش بجای سرمه کشد دهر اگر کسی — با آهوانه چشم تو نرگس کند حساب

زلفت به نیمتاب جهانی کند اسیر — چشمت به نیم غمزه کند عالمی خراب

از افتخار آب بقا میشدی خجل — وز لعل می کشت شدی زخضر کامیاب

غیرت غریب میدهد و من دعا کنم — با غیر مهر ورزی با ما کنی عتاب

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

در آرزوی غمزهٔ چشم فسونگرت   شبها نرفت دیدهٔ بیدار ما بخواب

فرخ ثبات دهر چه جوئی یقین بدان
نقشی بر آب زندگی ماست چون حباب

بالای بلند تو برافراخت چو قامت   برخاسته از روی زمین شور قیامت

از بام فتد طشت مه چارده از رو   گر جلوه کنان می نگری بر بامت

ای باد صبا بوی از آن زلف شمیمی   امروز دگرگونه طپد دل ز پیامت

بد خوئی این روی نکو هست مناسب   ظالم نگر از روی خودت نیست ندامت

بر باد شد از تاب غمت جان و دل آخر   اینک رخ زرد است و دم سرد علامت

زاهد تو و افسانهٔ حور و می باقی   ما و در ساقی و سر کوی ملامت

فرخ چکنی شکوه ز ناکامی دوران   یکقطره نریزد فلک سفله بکامت

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

دل لب لعل تو چو دیدن گرفت — جان بلب از شوق رسیدن گرفت

باز نمودی سر زلفش صبا — دل به بیرم باز طپیدن گرفت

در چمن آمد چو چمان آن پری — رنگ گل از چهره پریدن گرفت

بهر سراغ دل گم کرده پی — خون دل از دیده دویدن گرفت

داده بمن تازه برات جنون — گرد لبش خط چو دمیدن گرفت

روی نما خواست ز خورشید و ماه — روی تو تا آینه دیدن گرفت

تا شده فتح بغمش آشنا — از خود و بیگانه رمیدن گرفت

نگار کرده نماید چو دست یار انگشت — بمرتضی که کند کار ذوالفقار انگشت

بغیر نامه سیاهی چه آورد دلشما — بروز کار کند چون شمار کار انگشت

بدور نرگس مستش خیال شدم از خود | که در زدم بسبیهٔ یار زلف یار انگشت

بصد خدنگ جگر دوز گرد مرهونم | چگونه میکشد احسان او شمار انگشت

چو بوسهٔ ز لب او طلب کند فرّخ

نهد بناز سر لعل آبدار انگشت

راز دل با تو گفتنم هوس است | رازت از دل نهفتنم هوس است

قبلهٔ من حریم کوی ترا | از مژه خاک رفتنم هوس است

گر زنجی و داریم معذور | لب لعل تو سفتنم هوس است

تا قیامت زیادهٔ شوقت | بر یکی دست خفتنم هوس است

گل مقصود از آن لب خندان | بی تکلّف شکفتنم هوس است

جو زنجیر زلف مشکینت | گفتم و باز گفتنم هوس است

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

حرف تلخی ازان شکر پاسخ
فرّخ امشب شنفتم نه بس است

جان سپردم بغمت تهمت جانی باقی است
قدمی رنجه کن از لطف که آنی باقی است

از گل و لاله نماند ار چمن دهر تهی
رفت گر پسته لبی غنچه دهانی باقی است

قد چون تیر کمان گشت و پر و بال شکست
تیر عمرم شده از شست و نشانی باقی است

از کفم رفت روان قد روان دست بدست
بی تو ای سرو روان اشک روانی باقی است

رفت مجنون اگر از وادی وحشت بیرون
گو منادی بکن امروز فلانی باقی است

گر بتاراج غمش هوش و خرد رفت چه غم
چون جنون شکر الهی همه دانی باقی است

فرّخ امروز زود از تب هجرش برباد
گر مرا در تن بی تاب توانی باقی است

گل پیرهنی

لذت شیرهٔ جان ذوق پیام تو یکی است
مایهٔ لطف نهان شوق کلام تو یکی است

مدعی فرق کلام من و دیگر نکنی
لذت زهر و شکر هر دو بکام تو یکی است

تیره شد روز امیدم ز سر زلف تو آه
صبح امید من و زلف چو شام تو یکی است

بیگمان بودی از گوشهٔ بامت دیدم
ماه بدر فلک و ماه تمام تو یکی است

روش ناز تو دل برد ز من خنده کنان
روش کبک دری طرز خرام تو یکی است

نگهٔ مست تو از هوش برد فرخ را
ساقیا گردش چشم تو و جام تو یکی است

غم دهی و دلم میبری چه عیاری است
مرو مرو که نه شرط مروت و یاری است

شنو که چون دل من گرم نوحه و زاری است
ببین که خون دل از دیده ام چسان جاری است

جلوس خسرو گل بر سریر زنگاری است
بیار باده که دور شراب گلناری است

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

چسان بروز امیدم بود امید بهی
که شام تا بسحر کار من سیه کاری است

بدوش بار گنه خار معصیت در پا
امید یاریم از فضل حضرت باری است

زکارهای جهان دست کش نشین بیکار
که ختم کار جهان عاقبت به بیکاری است

مدار چشم شفا از من مریض طبیب
که زخم چشم سیاهش بسینه ام کاری است

چرا بناله چو بلبل ننالد این دل زار
که پردهٔ گل رویش بند گلناری است

مجو می رسم وفا از پری رخان فرخ
که راه و رسم پری طلعتان جفا کاری است

انکه رویش گوی خوبی از مه و خور بر گرفت
حیرتی دارم که چون آئینه اش در بر گرفت

دجله را بی آب کرد و دشت‌ها پرخون زاشک
چشم نمناک مرا بنگر که خشک و تر گرفت

گر نه هندوی سیه جا بجنت ممکن است
خال هندو پیش چسان جا بر لب کوثر گرفت

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

زاهد ز تسبیح میلا فید چو آن رو دید
رشتهٔ طاعت گسست و گردن ساغر گرفت

گه ز مژگان می‌زدن ای میبرد گاه از نگاه
چشم قناعت فنون لبری از سر گرفت

چشم میدارم نگاهی از تو ای نور نگاه
چشم از مژگان سراب بیت رشته در گوهر گرفت

شعلهٔ خوبان هر طرف آتش زبان گردیده اند
فرخ بی دل زبان در کشش که عالم در گرفت

مه را که کند نسبت رویت چه مجال است
او را ز کجا نام خدا این خط و خال است

امکان بشر نیست که گوید ز جمالت
در وصف کمال تو زبان همه لال است

ای شیخ بمیخانه بیا باده بپیما
دانی که بمحبت می گلرنگ حلال است

زاهد کنم فضل خدا هیچ دیر
ما را بدل از حور و قصور تو ملال است

ما را غم افلاک و فلک راست غم ما
ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال است

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

چون بتحصیلم از چشم فکندیم خدا را | بنگر که تن تب زدم از ناله چو نال است

فرّخ ندمد نرگس شهلا ز مزارم
چشم نگرانم بره روز وصال است

بردم ز خویش جلوهٔ روی نکوی کیست | گردم کمند گردن جان تار موی کیست

قاصد ز گفتن تو طپید دل بسینه ام | قربان گفتن تو بگو گفتگوی کیست

ز آئینه همچو آینه غرق آب حیرتم | کان ساده دل نه ساده دلی روبروی کیست

دامن کشان گذشتی و ظالم نگفتی آه | کاین از فتادگان سر خاک کوی کیست

فرّخ چو نیست منزل او جز حریم دل
در حیرتم که سجدهٔ مردم بسوی کیست

دهن تنگ تو و تنگ شکر هر دو یکی است | آب دندان تو و آب گهر هر دو یکی است

چین

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

چشم مردم شود از دیدن خالت روشن | مردم دیده و خال تو مگر هر دو یکی است
پرتو روی تو و پرتو خورشید سحر | بخدا در نظر اهل نظر هر دو یکی است
پیکرم دیدهٔ تر سوز ودل آه جگر | دل سوزان من و دیدهٔ تر هر دو یکی است

بنوش بادهٔ گلرنگ اگر دلت تنگ است | علاج تنگدلیها شراب گلرنگ است
فدای قدرت اویم که در خزان و بهار | برنگها شده ظاهر اگرچه بیرنگ است
زتوبه یاد مکن واعظ این سخن یاد آر | زتوبه تا در ساقی هزار فرسنگ است
دلم دهی ز دل میبر قرار بگو | بصانعی که نمودت چنین چه نیرنگ است
چگونه نسبت رویش دهم بماه فلک | که ماه با رخ پرنور او شب آهنگ است
هزار مرتبه سنجیده ام به پلهٔ عقل | بنفشه با سر زلفین او سبک سنگ است

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

ز کام تشنهٔ فرخ کجا بیاد بود
ترا که باده و مینا و چنگ در چنگ است

با رخش گل شد مقابل دست گلچینش سزاست
هر که از اندازه پا بیرون کشد انیش سزاست

دختر رز با کمال دلبری شد جلوه گر
مهرهٔ خورشید عالمتاب کابینش سزاست

گشت سودائی بسودای سر زلفت دلم
حلقهٔ زنجیری ز گیسوی پرچینش سزاست

جان شیرین داد بر آواز شیرین کوهکن
خونبهائی از تبسم گلگون شیرینش سزاست

با خرام سرو نازما اگر در کوهسا
دم زند کبک دری چنگال شاهینش سزاست

در فشان گردید فرخ در جواب این غزل
گر نثار سره سازی بر مضامینش سزاست

از لب لعل تو پر خون جگری نیست که نیست
ور سر زلف تو سودا بسری نیست که نیست

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

اندرین راه که پایان نبود منزل را | پی غلط کرده ره راهبری نیست که نیست

نفی همین بنده قدرت شده سرو آزاد | بنده بر دل ز لبت نیشکری نیست که نیست

نبض من دید طبیب سر حیرت میگفت | عاجز از چاره این چاره‌گری نیست که نیست

از پی دفع گزند تو دعای ما را | با اثر دست و گریبان سحری نیست که نیست

نامه‌اش هر که بمن داد ز خوان کردم | خجل از کرده خود نامه‌بری نیست که نیست

غیر فرخ که ندارد سر کویت باری
روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

آفتاب ارچه چشمهٔ نور است | از رخت همچو چشم بد دور است

عالمی را نمود خانه خراب | دختر رز اگرچه مستور است

شهد و شیرینی جهان منگر | کین عسلخانه خانهٔ زنبور است

پیش خد و قد سرافرازت | معترف بر قصور خود سرو است
نسبتی نیست ماه را برخت | بجدا فرق ظلمت و نور است
گر بخوانی بیزم و گر برانی | بسر و چشم بنده منظور است

چکند با جفای او فرخ
که زمین سخت و آسمان دور است

غم ز دل زاد چه میباید کرد | بر دل افتاد چه میباید کرد
زلف و اکرد و دل زنجیری | نشد آزاد چه میباید کرد
بچمن رفتی و بلبل با گل | کرد فریاد چه میباید کرد
آتشین نعل سمندت خاکم | داد بر باد چه میباید کرد
مشق دیوانگیم بر جنون | کرد ارشاد چه میباید کرد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گفت دی کار تو سازم فردا | رفتنش از یاد چه میباید کرد

لب لعل تو دل فسخ را
نکند شاد چه میباید کرد

دل اسیر زلف او رها نکند	آشنا ترک آشنا نکند
غلط است این وفا ندارد یار	یار دارد دو فا میا نکند
خالم از سوز عشق بیخبر است	خنده بر گریه ام چرا نکند
چشمت از یک نگه دلی بجهان	نگذارد که مبتلا نکند
دل ز جور لب تو پر خون است	چه شد ار لب شکوه وا نکند
تا نگردد سیه چو شب روزم	بند برقع ز چهره وا نکند
گفتم از زلف او بگیرم دل	دل همیگویدم خدا نکند

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

غمزه اش میزند به تیر مرا | از هزاران یکی خطا نکند

نشود وا دل غمین فرخ
جامهٔ صبر تا قبا نکند

ترک چشمت چو قصد کینم کرد | کاکلت از قفا کمینم کرد
حرف جان بخشی دم عیسی | لب لعل تو دلنشینم کرد
داغ عشق تو ای گل رعنا | ساحت سینه گلزمینم کرد
سحر آگه ز بیوفائی گل | بلبل از نالهٔ حزینم کرد
آب شد سنگ ز آتش آهم | عشق تو سحر آفرینم کرد
عشق عقلم ربود و داد جنون | آنچنان بودم اینچنینم کرد
در خیال دُر بنا گوشت | چشم تر دُر در آستینم کرد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

دیوان فرخ
فارسی
۲۶-۱۱-۵

سر سودای زلف او فرخ
فارغ از فکر آن و اینم کرد

در دل هر که خیال تو بیکدم گذرد — سر سودای دو عالم بدلش کم گذرد
نگسلد رشته عشق توام از گردن جان — گرچه سر رشته عمرم همه از هم گذرد
بر عرقناک رخش نغمه سرایم چو بباغ — گل ز بلبل گذرد لاله ز شبنم گذرد
دور از سنبل موی و گل رویش بخدا — شب و روز من غمدیده بماتم گذرد
نگذشته است ز طوفان فنا بر سرم — هرچه بر روی من از دیده پر نم گذرد
در شب هجر تو از غم ننهم دست بدل — غم این نیست مبادا که دل از غم گذرد

گر بپای غمزه نوازی دل فرخ ز کرم
دیده از نم گذرد خاطر از غم گذرد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

خیالت کسی را که در دل نشیند
بر خویش و بیگانه مشکل نشیند

اگر یوسف ما شود محفل آرا
چه یارا که یوسف بمحفل نشیند

چو جادوی چشمش کند سحر سازی
کجا جادوی بابل مقابل نشیند

خرامنده سروت چو گردد خرامان
سهی سرو را پای در گل نشیند

بود گرد تو سرمهٔ چشم عاقل
براهت کجا شیخ جاهل نشیند

بمحشر ز غوغای محشر نترسد
شهیدی که در راه قاتل نشیند

چو فرخ شود دشت و در نیز مجنون
اگر لیلی ما بمحمل نشیند

با رخ خوبت برابر ماه و خور کی میشود
با لب شیرین تو همسر شکر کی میشود

چشم تر گرد گنه میشوید از روی سیه
شام را گردن سحر بی چشم تر کی میشود

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

رشتهٔ عمرم شود گر قطع از زلفش چه باک
از چنین روی نکو قطع نظر کی میشود

گشته نرگس چشم من در خاک دارد انتظار
بر سر خاک شهیدانش گذر کی میشود

رهنمای خلق گردد واعظ گم کرده پی
هر که خود گمراه باشد راهبر کی میشود

بسته بودم در خم زلف تو امید دراز
تیره شد روز امید من سحر کی میشود

تا نگردد فرق خاک رهش روشن نظر
خاک راهت سرمهٔ اهل نظر کی میشود

زلف نگذارم ار دامان دلدارم بچنگ افتد
گر افتم سر بسرم زین گنبد فیروزه سنگ افتد

قبای ناز در بر کن که افتد سرو باغ از پا
رخ از مل برفروز ای گل که گل از آب و رنگ افتد

پریشان بر رخ چون غنچه بنمودی زلف مشکین را
سرت گردم میان روز و شب خواهی که جنگ افتد

تأمل در تکلم موجب حفظ سخن باشد
سخنگو هر بود چون بی درنگ افتد بسنگ افتد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

تنها گل گلشن جامه چاکست از گل رویش | ز موی مشکبویش فتنه در تاتار و زنگ افتد
بیکدم صد هزاران خار غم از خاطرم بیفتد | اگر بر سینهٔ ریشم خدنگش را درنگ افتد

چه میداند دل فارغ ز حال مستی فرخ
دلی داند که کارش با دو لعل باده رنگ افتد

چشم بیمار تو بیمارم کرد | خم زلف تو گرفتارم کرد
بود در خواب ز زلفت دستم | بخت بد آمد و بیدارم کرد
بهر قتلم بجبین چین از چیست | مژه بر هم زدنت کارم کرد
از گرانباری این عمر دراز | طرز ناز تو سبکبارم کرد
شکن زلف و شکنج کاکل | روز رخشنده شب تارم کرد
کرده بود عقل ز خود بیخبرم | چشم مخمور تو هشیارم کرد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

فرح از اشک بخون بودم غرق
خنده بر گریهٔ من یارم کرد

سر زلفت چو صبا وا میکرد — بند بر پای دل ما میکرد
لب جان بخش تو هنگام سخن — میکند آنچه مسیحا میکرد
کرده منظور نظر خود بینی — تا در آئینه تماشا میکرد
آب گردید و شد از دیده روان — یافت دل آنچه تمنا میکرد
در شب هجر تو چشم تر ما — نسبت قطره بدریا میکرد
با قد دلکش سروت شمشاد — راستی دعوی بیجا میکرد
روز روشن شب تاریکم ساخت — چون دو تا زلف چلیپا میکرد
در صف سینه و در قلب دلم — رخنها آن رخ زیبا میکرد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

نه حنا بود که زانگشت نمود | فتنه بود که برپا میکرد

فرخ از زیر و زبر کردن زلف
دل ما را ته و بالا میکرد

باز دل برد ز من غمزه پنهانی چند | دوستان باز ستانید بدستانی چند
در خم زلف گرهگیر تو دلها جمع اند | زلف بر باد مده بهر پریشانی چند
سنگدل نیست اثر در دل سختت ورنه | آب شد ز آتش آهم دل سندانی چند
پشت ایمان شده از مصحف رویت قوی | کفر زلفت زره افگند مسلمانی چند
بهوای سر زلف سیه مشکینت | دور از بنده دل افتاد بیابانی چند
با سر کوی تو ای حور لقا میدانم | نسبت هشت بهشت است بزندانی چند
زاشک خونین می ناب و ز جگر لخت کباب | چیده در بزم تو فرخ سر و سامانی چند

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

زبهشت خاطرها دل پر غبار دارد | بخدا که از دو عالم سر کوی یار دارد

دل مرد مند عاشق سر کوی یار دارد | نه هوای باغ و بستان نه سر بهار دارد

نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو | که گلهای بی نهایت دل بیقرار دارد

بچنین جمال زیبا بچنین خصال نیکو | اگرش فرشته خوانم بخدا که عار دارد

شبکی زمهربانی دمکی بیا و بنگر | چه طپش بسینه تنگ دل فگار دارد

چه شد ار شکار لیلی شده آهوی چو مجنون | نه من لوادی عشق صد ازین شکار دارد

زرقیب تیره گوهر سخنی شنیده باشی | کهرِ ستیم گوشت رخ پر غبار دارد

نشنیده که فستق خط بفراقت ای پریرخ
رخ پر نگار از خون دل داغدار دارد

مقابل مه رویت نه ماهتاب شود | اگر چه چهره برافروزد آفتاب شود

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

شگفت نیست نزند دم گر از مسیحائی — لبی که از لب لعل تو کامیاب شود

بدور نرگس مستت عجب مدار که اشک — بدیدهٔ تر ما گر شراب ناب شود

ز دیدن لب لعل تو خضر را چه گناه — بچشم چشمهٔ حیوان اگر سراب شود

بخندهٔ شکرین چون دهن گشاید یار — دهان تنگ شکر بی سخن پر آب شود

سیاه روزی من شد ز زلف مشکینش — نعوذ بالله از آن دم که بی نقاب شود

رسید کار بجائی ز حسن روز افزون — مه دو هفتهٔ ما را که آفتاب شود

نمیکند بدل سخت او اثر فرّخ
ز آه گرمت اگر سنگ خاره آب شود

بعد ازین ترک حیا خواهم کرد — جامهٔ صبر قبا خواهم کرد

تا نگیرد سر زلفت در دست — بند بر پای صبا خواهم کرد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گر کند عمر وفا خواهی دید | سر کوی تو چها خواهم کرد
رخ برافروز و بزم آ کامشب | نسبت مه بسها خواهم کرد
بی وفا جور نمودی و جفا | بجفای تو وفا خواهم کرد
داد از دست تو فردا هم | محشر امروز بپا خواهم کرد
چون بمیرم بتمنای رخت | همه ره رو بقفا خواهم کرد

بهوای سر زلفش فتح
فکر در فکر رسا خواهم کرد

فکر جمشیدی و جامی داشتم آیا چه شد | ذکر خورشیدی بامی داشتم آیا چه شد
بندهٔ دل خسته افتاده بود اندر رهت | چون تو پرسیدی غلامی داشتم آیا چه شد
گه گهی میکردم از دشنام و شیرین مذاق | قاصد شیرین کلامی داشتم آیا چه شد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

باده ها با غیر نوشیدی و نا آوردی بلب
کای حریفان تلخکامی داشتم آیا چه شد

اشک شادی شد بوصلش باعث خاموشیم
یاد در گوشش پیامی داشتم آیا چه شد

دور از کویش مرا کردند محروم از سگش
طرفه یاری خوش مقامی داشتم آیا چه شد

تا تو رفتی از برم شد تلخکامی حاصلم
از لب لعل تو کامی داشتم آیا چه شد

فرخ از زلف و رخ آن نور چشم مردمی
بی تکلف صبح و شامی داشتم آیا چه شد

مجنون جمال تو که باشد که نباشد
مفتون خیال تو که باشد که نباشد

پر کرده خیال تو سویدای دل خلق
سودائی خال تو که باشد که نباشد

جان میدهی از خنده و از غمزه بری دل
خوش در همه حال تو که باشد که نباشد

چون آب بقا تشنه لبان را بنوازد
جویای وصال تو که باشد که نباشد

فرخ شده چون بدر منور سخن از تو
قایل بکمال تو که باشد که نباشد

نمودش چشم جادو تیو نرگس خواب گردد || ربود از سنبل موتیو سنبل تاب گردد
زشرح اضطراب دل چه میپرسی مندانی || بود از اضطرابش پارهٔ سیماب گردد
چه نسبت رود و جیحون بچشم اشکبار ما || ز مژگان ترم در دیده دریا آب گردد
نخواهم از خدا دور از لب لعل تو ای ساقی || بخون غلطد دلم میل شراب ناب گردد

نکو گفت است فرخ در شب هجر سیه چشمی
دلم خون باد ظالم مثیو چشم خواب گردد

از جمال تو دلم قبله نما میگردد || روی عالم همگی جانب ما میگردد
بی تکلف چه بود حرف دل غمزدگان || گر سر زلف تو آشفته صبا میگردد

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

دید تا سرو گل اندام مرا گاه خرام — جامه شنگ گل از رشک قبا میگردد

عنبر ارزان شود و نافه شود خاک بها — سنبل زلف تو گر نافه کشا میگردد

ز سر جام می دهد لعل سخندان تو ای کافر — ز بر دل میبرد برگشته مژگان تو ای کافر

سرم سودائی سرو خرامانت بسر گردم — دلم آشفته زلف پریشان تو ای کافر

گریبانت بصد جا پاره خواهی دید یکدم — اگر دستم رسد فردا بدامان تو ای کافر

ز عارض آب گل بردی ز کاکل آب سنبل هم — گل و سنبل از آن شد بنده فرمان تو ای کافر

خطی از غالیه مشکین لبی از انگبین شیرین — مه تابان ندارد ساز و سامان تو ای کافر

رقیبان گرم می نوشی بزم مسیح میدانی
که فرخ بود وقتی از ندیمان تو ای کافر

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

ز دلتنگی نمی نالم بدل دارم غمی دیگر
غم دل با تو گویم گر دهی دل یکدمی دیگر

ز مسجد هیچ نگشاید بعالم گفتمت زاهد
در میخانه بگشا تا ببینی عالمی دیگر

بدور چشم مستت هست در خون مردم چشمم
ز جور زلف مشکینت دلم در ماتمی دیگر

ز یادم آهوی چشمت ربود از ما دل و دین را
بقصد جان مشتاقان سرت گردم دمی دیگر

برد آب رخ جیحون کند تر دامن قلزم
نمیدانی که دارد چشم خونبارم نمی دیگر

بلند و پست گوید ناصح عاقل نمیداند
که میر قصد دل دیوانه بر زیر و بمی دیگر

چه پرسی خسته جسته فرخ از درمان درد من
نسازد خسته اش غیر مردن مرهمی دیگر

ظالم ز بند زلف تو دل چون رود جای دگر
دام است در یک پای او زنجیر در پای دیگر

دیوانه رویت شوم آشفته مویت شوم
در دل ندارم غیر از این جانا تمنای دیگر

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

تنگ است دشت عافیت مجنون ضعف پرور را
زنجیر پای خود کنم دامان صحرای دگر

فرزانه کو بیک نظر بپسندد رخ خوب ترا
دیوانه باشد گر کند میل تماشای دگر

همدوش او بودن کجا لب بر لبش سودن کجا
دیوانهٔ فرخ نگر فکری دگر رای دگر

داد ز گیسوی یار باد پیامی دگر
مرغ دلم اوفتاد باز بدامی دگر

زلف و جبینت بود در نظر ناظران
غرهٔ صبحی دگر طرهٔ شامی دگر

قصهٔ جنت مگو هست ببزم مغان
شیشه و جامی دگر بادهٔ خامی دگر

بر سر بام فلک ماه چه بینی ببین
ماه تمامی دگر بر سر بامی دگر

خندهٔ لعل بتان کی برد آسان ز من
کندهٔ نگین دلم گشته بنامی دگر

در قدمت رفت جان هست امیدم خان
گر پی نقشم روی یک دو سه گامی دگر

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

فرخ شیرین سخن منطق دیوانست
نظم دلاویز را داده نظامی دگر

عرق از روی چو گل ریختنش بنگر	؛	آب و آتش بهم آمیختنش را بنگر
تیر مدار من و از غمزه کشد سوی خودم	؛	باز پیوستن و بگسیختنش را بنگر
ترک چشمت کند از غمزه جهانی خالی	؛	تیغ پیدا و ز برآهیختنش را بنگر
چشم از چشم تو دارد نگهی چشم ستم	؛	خون دل از مژه ها ریختنش را بنگر

دل فرخ حذر از دام بلای دارد
با سر زلف خود آویختنش را بنگر

آه سوزنده کشد گر دل پرسوز امروز	؛	چون شب تیره شود روشنی دل امروز
میبرد گل چمن ناز ز حد بهر خدا	؛	ساقی از باده تو هم چهره برافروز امروز

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گشته ام نغمه سرا در هوس تازه گلی ... بلبل این نغمه سرائی ز من آموز امروز

در بغل شیشه و در دست قدح یار آمد ... چه مدد کرد بمن طالع فیروز امروز

برد دوشش از سر من هوش کمان ابروش ... میزند از مژه ام ناوک دلدوز امروز

دید در خواب سر زلف تو دی دیدهٔ دل ... صبح از شام ندانم ز من ید روز امروز

قدح از نوش لبش خضر خط آمد خندان

دل ظلمانی غم شد طرب اندوز امروز

بوی جان میدهد بهار امروز ... گل مگر دید روی یار امروز

چشم غمزهٔ نهانی او ... دل ز من برد آشکار امروز

دی نگاه تو کرد مدهوشم ... می کشد چشمت از خمار امروز

گفت دیشب بخواب دلدارم ... که نشانم ز دل غبار امروز

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

منه نشاند و بجنون نشاند مرا … گرد روزم چو شام تار امروز
لاف آبحیات خضر از چیست … بان ببین لعل آبدار امروز

زده ناخن بدل مرا فتّح
دست رنگین آن نگار امروز

چهرهٔ زردم اگلفام میداند هنوز … وحشت و گردِ مرا آرام میداند هنوز
پختکار جنون گویند مجنون را ولی … خاطر سوزنده را خام میداند هنوز
روز من چون تیره شد از زلف او در حیرتم … زلف و رویش را چه صبح و شام میداند هنوز
میرمد فرسنگها از من دل از پیدا نشی … آهوی رم کرده ام را رام میداند هنوز
شهرهٔ آفاق گردیدم ز عشقش در جنون … شهرهٔ آفاق را گمنام میداند هنوز
بی زبان گویند هر دم از کمال حیرتم … حیرت و خاموشیم ابرام میداند هنوز

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

سر زد از لعل تو خط فستقی رنگ گوساوگی
سبزهٔ خط ترا گلدام میداند هنوز

خوشا روزی که سازد عزم میدان وقت جولانش
شوم خاک ره و برخیزم آویزم بدامانش

نه پندش جای میگیرد نه بندش پای می‌ساید
دل دیوانه دارم که درماندم بدرمانش

ز کفر زلف او از ره فتادم همرهان آئی
که دوزد دیدهٔ ایمان وی چشم نامسلمانش

نماید جای در دل جلوهٔ قد دلارایش
نشاند پای در گل سرو را سرو خرامانش

بقصد من کمان زه کرده می‌آید رهی طالع
بقربانش دل و جانم دل و جانم بقربانش

خم ابروی او محراب لیلی طلعتان باشد
دلم هر چون مجنون بود طفل دبستانش

سیه کارست با زلف تو سنبل در اثنای شکوه
شکر تلخست با لعل تو سنجیدم بمیزانش

برآید گر به بزم آن مهرو آتش چهره افروزد
سر دیگر مه شود پروانه شمع شبستانش

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

نه تنها روز من چون شب شد از زلف او فرخ
نشان صبح محشر هم دهد چاک گریبانش

بشبها ناله را دادیم سر دیدیم شبگیرش — چو آه خاطر دم سرد هرگز نیست تأثیرش
بخوابم دوش ساقی آمد و می ریخت در جامم — بروز آشفتگی دارم بگو ای شیخ تعبیرش
کمان ابروی من تا پر نشاند در دلم پیکان — نمی بینی که گلگونست سوفار و سر تیرش
درد پیراهن گل بر تنش گلگون قبای من — کند خون نافه را در دل سر زلف گره گیرش
نمیکردم خیال بوسه گستاخانه از لعلت — دل دیوانه دارم عاشقانه زلف زنجیرش
چه میگوئی حدیث از سلسبیل و کوثر ای زاهد — گلوی تشنه دارم که سازد آب شمشیرش

کسی چون جان برد از تیغ زدست چشم جادوکش
کمان زه کرده از ابرو و مژگان میزند تیرش

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

لافید شکر با لبت از پوست برون کن مسش
چند ید ملیا بی کفت ہمی در گلو خون کن مسش

دانی کہ دلبر با دلم چون کرد من چون کن مسش
او از غضب ان غنچہ کن دو من ز ہیر ہلن کن مسش

در توبہ معشوق ومی زاہد سخن میکرد حطی
از اشک رنگین دیدہ در سجادہ گلگون کن مسش

دانی کہ شیخ شہر دیلی فیدی ز عقل و ہنر
گفتم حدیثی از لبش امروز مجنون کن مسش

در مان درد عاشقی دیدم کہ بر دل شد گران
داغی برافرودم بر آن از خویش ممنون کن مسش

بد فوج عصیان ہر چند توفیقش آمد بر مدد
از اشک وآہ نیم شب ہا شبیخون کن مسش

بلبل بگل ہیزد صلا فتنخ ز وصف روی او
یک نکتہ کردم اداشکور و مرہون کن مسش

گل پیرہن من کہ چو نسرین بدنستش
چون لالہ ہزار عاشق خونین کفنستش

در نقطہ موہوم دہانش سخنی ہست
آن ہم بگمانست سخن در سخنستش

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

چو شمع زند بسینه غم او بیکطرف
چو شمع بر دو نرگس جادو بیکطرف

دلها اسیر حلقهٔ گیسو بیکطرف
جانها فدای آن خم ابرو بیکطرف

دیدم که دیر و کعبه شود در حرم عشق
زانرو نمود روی دلم رو بیکطرف

آید گران به پلّهٔ میزان اگر کشند
باغ جنان بیکطرف آن کو بیکطرف

رویش کشاده دام زگیسو بقصد دل
چشمش کمان کشیده زابرو بیکطرف

هرگز مقابل مه رویش نمیشود
گردد اگر هزار پریرو بیکطرف

با سیل اشک ما چه کند جسم ناتوان
دریای شور یکطرف و مو بیکطرف

هم پلّهٔ کلام تو فرّخ کجا شود
گیرم که دُر بود بترازو بیکطرف

زلف پریشان ترا خورشید تابان در بغل
چاه زنخدان ترا صد ماه کنعان در بغل

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

هرگز نگردد آشنا با نبض من انگشت کس
درمانده از درماندگی دست طبیبان در بغل

دانا نمی‌سازم کی کند در روز دیوانم خجل
کآورده‌ام از بیدانشی دیوان عصیان در بغل

با این قد افراخته ای سرو ناز من بخواب
از دل چمن سازم اگر آئی خرامان در بغل

بهر نثار مقدمت ای نور چشم مردمی
دارم ز چشم خونفشان یاقوت رمّان در بغل

هر داغ پنهانی نگر شمعی است تابان در نظر
بهر تماشایت دلم دارد چراغان در بغل

لب خشکیت از تشنگی فرخ عجب آید مرا
با آنکه می‌بینم ترا از گریه عمّان در بغل

سیخ برتن شده مویم ز سیه کاری دل
وای گر اشک ندامت نکند یاری دل

قطرهٔ خونی و صد کوه گنه بر گردن
جانم آمد بلب از فرط گرانباری دل

در صف سینه و قلب جگر افگند شکست
چکند با سر زلف تو سپهداری دل

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

بوئی از سیب زنخدان کسی می آید　　دائم امروز نشود چاره بیماری دل

در شب هجر تو خون گشت و شد از دیده برون　　قدمی رنجه کن از لطف بدلداری دل

نیست تنها جگرم از ستم او پرخون　　چه جگرها که نشد خون ز ستمگاری دل

گشته خاکستری افلاک از آتش و فرخ

گاه سوزنده برون شد لعلمداری دل

از لب لعل تو خون گرید دل　　بده انصاف که چون گرید دل

شمع سان از تب سودای غمت　　سوزد از سوز درون گرید دل

بتمنای رخ چون ماهت　　زابر بارنده فزون گرید دل

کرده هامون همه چون سرشک　　تا نداسنی که کنون گرید دل

ترسم این شهر شود طوفانی　　که ز اندازه برون گرید دل

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

فرّخ از نالش دل شکوه مکن
از غمش گشته زبون گرید دل

برشد ببام جلوه کنان ماه پاره ام — یاران نظر کنید عروج ستاره ام
دل بی سکون و دامن لبریز کفِ خون — از کار رفت کار و شد از چاره چاره ام
دارم روان بیاد لبیت جان ناتوان — ای جان بیا ببین که نه بینی دوباره ام
گفتی که آه سرد و رخ زرد از چه و بست — ظالم ندیده جگر پاره پاره ام
در زلف عنبرین تو ای ماه مشکموی — دل از کنار رفت و من از دل کناره ام
افزود وحشتم رم آهوی پر فنت — صف بسته مردمان برای نظاره ام

فرّخ نمود دست صبا جیب غنچه چاک
دستم نمیرسد بگریبان پاره ام

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

حلقهٔ زلف دلاویز ترا بنده شوم
خندهٔ لعل شکرریز ترا بنده شوم

هرچه کم کرد ز حسنت بحسنم افزود
سبزهٔ نار خط نوخیز ترا بنده شوم

میکنی از مژه برهم زدنی صف شکنی
غمزهٔ صف شکن تیز ترا بنده شوم

همچو ماه فلک ای خسرو شیرین دهنان
نقش لعل سخن شهدریز ترا بنده شوم

چشم مخمور تو ساقی ز غم آزاد کرد
غمزهٔ شعبده انگیز ترا بنده شوم

آب و آتش بهم آمیخته از اعجاز جمال
گل روی عرق آمیز ترا بنده شوم

خاک شد فرخ و مهمیز نه تمکین پامال
توسن ناز تو مهمیز ترا بنده شوم

نه از دو رنگی گل و بهار مستم
ز گردش نگهٔ چشم یار مستم

جنون و عشق و جوانی و مستی رسید بهم
و امید خط ز لبت از بهار مستم

دراز وعدهٔ وصل است و عمر پا برکاب ‖ ز فرصت کم و از انتظار می‌ترسم

غبار گشتم و نامد برم مگر دارد ‖ هنوز یار ز نجا طر غبار می‌ترسم

دلم چو رفت بتلقین او نیامد باز ‖ ز غربت دل و شبهای تار می‌ترسم

ز خون ماست به پرهیز چشم بیمارش ‖ ز گوشه‌گیری پرهیزگار می‌ترسم

سیاه کاری قسمت نامها شده درج

ز نامهای سیه روزگار می‌ترسم

دلم از خویش غافل بود شب جائیکه من بودم ‖ ز حسنش آئینهٔ دل بود شب جائیکه من بودم

ید بیضا کف ساقی تجلی جلوهٔ مینا ‖ چه جای سحر بابل بود شب جائیکه من بودم

هزاران مرده جان می‌یافت از نقش کف پایش ‖ مسیحا فرد باطل بود شب جائیکه من بودم

بچشم نیم بازم خواند و از چشم دگر راندم ‖ حیا با ناز شامل بود شب جائیکه من بودم

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

لبش با غیر همدستان دلش یار رقیبستان — مراد از دست حاصل نیست جائیکه من بودم

می رنگین ظهور و چو ساقی کوی او جنت — سعی بی حاصل بود شب جائیکه من بودم

نمود از یک نگه قتل مرا بسمل نهی بیجان

وفا قابل تقابل بود شب جائیکه من بودم

دم گرم از غمش گر یاد نمیکردم چه میکردم — چو اخگر فرش خاکستر نمیکردم چه میکردم

ز سوز عشق پیراهن بتن چون شعله میسوزد — بجوی دیده دامن تر نمیکردم چه میکردم

بخاک و خون طپیدن دیدم چو دلهای عزیزانرا — بکوی او قدم از سر نمیکردم چه میکردم

بمینا باده گلگون و مینا در کف ساقی — بمی سجاده رنگین گر نمیکردم چه میکردم

خطرناکست ای عشق پایان در خطرناکی — دل دیوانه را بیمر نمیکردم چه میکردم

ببر صد درد و صد دل نیز از آن شعله چو آن آذر — بهجر یار رشک مهر نمیکردم چه میکردم

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

ببدنامی شدم رسوای شهر از فرط خودکامی ... چو مجنون سو بدشت در نمیکردم چه میکردم

ز استاد جنون فرخ بدرس عشقبازیها
کتاب بیخودی از بر نمیکردم چه میکردم

دلم از دست تو خون شد چه کنم ... خون شد از دیده برون شد چه کنم
تاخت بر قلب جگر شاهِ جنون ... لشکر عقل زبون شد چه کنم
چشم ابروی تو افراخته تیغ ... علم صبر نگون شد چه کنم
گفتم از گریه که شوید غمِ دل ... غم از گریه فزون شد چه کنم
اشک و آهم سبب بدنامی است ... کار با مردم دون شد چه کنم

فرخ از عقل تمنا میکرد
شهره شهر جنون شد چه کنم

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

عنبرین زلف سمن بوی ترا بنده شوم ❊ شکرین لعل سخن گوی ترا بنده شوم

بنگارم گشند از غمزه دو جهان دگر ❊ شیوهٔ نرگس جادوی ترا بنده شوم

شد وجودم چو هلالی بخیال بیروت ❊ ماه من طاق دو ابروی ترا بنده شوم

رم ز من کردن و آرام گرفتن با غیر ❊ گرچه آهو صفت من آهوی ترا بنده شوم

ننشستم داد رقیبت بسگ کوی تو دوش ❊ من سگ کوی تو و کوی ترا بنده شوم

تو گرفتی بجفا روی نهفتی از من ❊ خوی نیکوی تو و روی ترا بنده شوم

فرخ از حلقهٔ گیسوی تو شد حلقه بگوش

عنبرین چنبر گیسوی ترا بنده شوم

دل و دین چون بهوای سر زلفت دادم ❊ بوی گیسوی تو آمد بصبا بر بادم

نرگس مست برد از هوشم ❊ یاد سرو تو کند از دو جهان آزادم

گر کند گوش ملک نالهٔ ام از بام فلک ۞ عجب اینست بگوشت نرسد فریادم

در روز بهی چه میکنم من ۞ با دست تهی چه میکنم من

می نالم و زار نالیم را ۞ گوش ار ندهی چه میکنم من

از قد تو باد سر بلندیم ۞ با سرو سهی چه میکنم من

از خاک در تو سرفرازم ۞ با تاج شهی چه میکنم من

بر پای دلم ز زلف زنجیر ۞ ظالم چو نهی چه میکنم من

گفتی سر بیدهی ز دام زلفم ۞ هرگز نرهی چه میکنم من

فرخ در کوی میفروشان

با دست تهی چه میکنم من

مُردیم و بُردیم با خویش همراه ... اهی و صد درد دردی صد آه

با روی خوبت مه را چه نسبت ... استغفر الله استغفر الله

لعل لبش را سُفتیم و گُفتیم ... الحمد لله الحمد لله

بر زلف و رویش میخوانم از بر ... واللیل و الشمس شام و سحرگاه

گاهی ندیدیم بر اوج گردون ... مه را چو رویت در هفته و ماه

تا کی پسندی ای آتشین خو ... این اشک چون برق بر روی چون کاه

دیدیم و چیدیم با دسته دسته ... گلهای حیرت زین باغ دلخواه

دور از تو گر حور کوثر فشر و شد

فرخ نه نوشد والله و بالله

یا رب بطبع توسن من تازیانهٔ ... سوزی بسینه بخش و زبان از زبانهٔ

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

از قیل و قال شیخ و برهمن دلم گرفت | ساقی بیار جامی و مطرب ترانهٔ

واگیر دست مطلبت از دامنش طلب | مور است آنکه جور کشد بهر دانهٔ

از غمزه تو جادوی بابل فسونگی | وز لعل تو قصه گوهر فسانهٔ

مرغ دلم چگونه رهد از کمند او | گر زلف دام دارد و از خال دانهٔ

جابی سکه دیده ام زر خورشید و سیم ماه | از عشق گشته در دل حیران خزانهٔ

قرح زخانه رفت برون همچو تیر از آن
کابروی دلکشت بدلش کرد خانهٔ

بهر ما دلشدگان باده میار ای ساقی | هست یک گردش چشم تو بکار ای ساقی

بی شمارم قدح می ده و اندیشه مدار | هرچه آید بسرم روز شمار ای ساقی

بزم گرم است و بیک جرعه نسازی با ما | گله دارد ز جفایت دل زار ای ساقی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

تا بگیرد قدح بادهٔ گلگون گفت — همه دست است سرا پا چنائی ساقی

می گلرنگ بده بزم چنگ شود — میوزد طرف چمن باد بهاری ساقی

زلف مشکین مه وار بادهٔ رخ افروز امشب — آفتابی بنما در شب تاری ساقی

می بده می که بعنبر دانفشد درد سفت — سر مینا و سر زلف نگاری ساقی

رخ گلگون تو گلرنگ ترا آید نظر — بده بادهٔ گلرنگ بکاری ساقی

فرخ آنروز شود از غم هستی آزاد — که کشد نرگس مستت بخماری ساقی

چشم مست تو که چشمش سیاه کردن — میبرد صبر ز دل دل کناری ساقی

عذر ساز آمده فرخ پی یک جرعهٔ می
فصل گل وقت بهار است بیاری ساقی

ساقی از بادهٔ ناب پی داری — بخشش ده که تو اپی داری

گرت از خون شهیدان نپرسند — لب شکرخنده جوابی داری

دور دیدم ز لب لعل تو خضر — گفتمش بهره سرابی داری

زلف دیدم برخ او گفتم — بر مه از مشک نقابی داری

از خط سبز و رخ چون خورشید — آفتابی و سحابی داری

تشنگان را بدمی چند بیاب — تو نئی امروز که آبی داری

خانه آباد نداری خبری — که چو من خانه خرابی داری

فرخ از دیدهٔ تر و ز لب خشک

لب نانی و دم آبی داری

گر زلف یار بهر چه باست و سرکشی — ای دل مباد کز سر آن زلف سرکشی

در حیرتم که بهده چون سنگ کسی — با آفتاب نسبت رویش بهشتی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

سازد بکام تشنه لبان همچو آب خضر | آبست لعلت ارچه بر نگست آتشی
جانم اگر به تیغ فنی جان سپارمت | سازم سپر بسینه ریش ار کمان کشی
گردم بگرد خویش چو پروانه گرد شمع | گر نام من بیاد تو آید بفسر مستی
نازم بسحر غمزهٔ قتّال او که کرد | کار زبان تیغ برندهٔ بنا مستی
دستی رسان بگردن مینا و زلف یار | فرّخ بگو بهر چه چندین مشوشی

فرّخ چو درد یار بود مایهٔ حیات
با درد یار منّت درمان چه میکشی

دوش دیدم گلرخ خود را بباغ دیگری | سوختم پروانه سان از رشک داغ دیگری
نور چشم من که چشم بد مبیناد ش مرا | از نظر افکند و شد چشم چراغ دیگری
ای صبا بوئی بر از گیسوی لیلی سوی قیس | بوی زلفش را نمی شاید دماغ دیگری

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

از شراب ناب ساقی شیشه ات خالی مباد ... گو بدوران تو پر باشد ایاغ دیگری

بی تکلف هست چون سیماب آتش فرح کار من
تن بکشتن میدهم بهر فراغ دیگری

خطت خضر و لعلت مسیحاست گویی ... رخت ماه و خالت سویداست گویی

بخون میطپد دل زشوق نپامت ... کبوتر بشهر تو عنقاست گویی

شکستی هر آن عهد با ما که بستی ... دروغ از که آموختی راست گویی

دو بالا کند قامتت شور محشر ... قیامت ز قدّ تو برپاست گویی

دل سخت از خون مردم نترسد ... نه دل در برت سنگ خاراست گویی

شکر ریزد ار گفتنم طوطی آسا ... لب من بوصفت شکرخاست گویی

نگاهی کن از مردمی سوی فرّخ ... دو چشمش بحسرت دو دریاست گویی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

دلم از دست تو تنگست تو هم میدانی ‎ ‎ پای دیوانه بسنگ است تو هم میدانی

دل نهفتیم بکف آسان گهر وصل بتان ‎ ‎ کام در کام نهنگ است تو هم میدانی

زاهد از حور و قصور است چه زنی لاف و گزاف ‎ ‎ همه گفتار تو دو رنگ است تو هم میدانی

صف مژگان سیه جرعه ترک حشمت ‎ ‎ کمر ما تیر و خدنگ است تو هم میدانی

دور از لعل لبت شکر شیرین دهنان ‎ ‎ بنداقم چو شرنگ است تو هم میدانی

با دل بی دل بکرنگ خود ای شعبده باز ‎ ‎ چشم شوخ تو دو رنگست تو هم میدانی

سرو لافی بقد دلبر ما گاه خرام ‎ ‎ پای رفتار تو لنگ است تو هم میدانی

سهو بینی و خطا در غزل فرخ اگر
مدعی قافیه تنگ است تو هم میدانی

ای انکه خدا دادت مه روئی و گل بوئی ‎ ‎ بگذر ز جفا جوئی خو کن به نکو خوئی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

می بوس لب ساقی منیوش می باقی	ای شیخ ازین بهتر از جنت چه میجوئی
نقل است و می نگین ساقی و لب شیرین	ناصح بخدا بنگر تا دیده چه میگوئی
بکشا نه کرم گامی بر جوی دو چشم ما	امروز خرامانست سرو تو بدلجوئی
رم کردن و برگشتن بر جستن و گردیدن	آموخت مگر آهو ز آهوی تو بدخوئی
طراری و بی باکی خشم است تو بظالم	غم دادی و دل بردی دل بردی و جان جوئی

داغ سینه دل را هرگز نتوان شستن
از دیده تر فرخ بگذر بسینه شوئی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

مناظرهٔ روز و شب

چو از کلکِ قضا بر لوحِ تقدیر ❊ دو نام روز و شب کردند تحریر

یکی از ظاءِ ظلمت شد ظهورش ❊ یکی را روشنی از نونِ نورش

ز ظا و نون چو هر یک در ظن افتاد ❊ که برتر در جهان قدر من افتاد

بگفت و گو فتادند از دو رنگی
که رومی روم حسبت و زنگ زنگی

نخستین شب گشاده لب بگفتار ❊ که هان ای خیره حدّ خود نگهدار

تو طفل شیرمک پیشم نمائی ❊ سفیدی بی نمک در چشم آئی

شناسی کی تو شان اختر من ❊ هراسی به تو گر از لشکر من

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

دل من مظهر فیض الهی است | بزیر سایه ام مه تا بماهی است

نزیبد شاهی غیر از سپاهست | شکسته بیضهٔ خور در کلاهست

خدا بر روز شب را منزلت داد | مقدّم کرد آن شب را در ایجاد

منم قایم بذات خویش معروف | وجودت بر وجود غیر موقوف

ز شان من نشانی لیلة القدر | برات و هست من لیلة البدر

بود معراج حضرت در سر من | شده شق القمر روشن بر من

شبهای نجابت بس تو دور | غلامی نام تو زانست کافور

منم خلوتگه روشن ضمیران | منم نزهتگه عشرت پذیران

ترا گویند گرچه مهر رخسار | ز گرمی اکثرت سرد است بازار

مرا زیباست وصف مه جبینی | که دلکش دایم در همنشینی

صفای باطنم از ماه پیدا ست | بروییم شمع چون پروانه شیدا ست

سواد دیدهای روشنانم | بجای سرمه در چشم جهانست

ترا قوس قزح بر بازوی کین | شود از بیم من چرخ شیاطین

من آن عباسی مشکین لباسم | که آیین خلافت می شناسم

اگر نه چشم انصاف تو شد کور | سفیدی چون سیاهی کی دهد نور

بیاراید چو ماهم از صفا چهر | نگردد آفتابی پنجه مهر

حساب اختران در دیده ام من | ثناهای کواکب دیده ام من

اگر چه در لباسم تیره و تار | ز من روشندلان اگرم بازار

بناف آسمانم مشک اذفر | بدیوان ستاره فرد دفتر

بتابش چون ز تاب ماه کوشم | ببر در حلّه های نور پوشم

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گل شب بو زمن گل در ایاغ است ٭ خیالم لاله را دل کرده داغ است

ازان حضرت که علام الغیوب است ٭ مرا یک نام ستار العیوب است

درآرد روز در عالم تباهی ٭ برآساید ز غم شب مرغ و ماهی

منم چون گلشن از گلهای اختر ٭ توئی چون گلخن از مهر چو اخگر

اگرچه تلخ شد شام غریبان ٭ بود زان تلخ‌تر صبح یتیمان

مرا سبقت ز داد کردگار است ٭ پی واللیل ذکر والنهار است

تو چون دیو سپیدی چون نی دم ٭ بلرزد از نهیبت اندام عالم

همه اوضاع کارت بی فروغ است ٭ زبان اولین حجت فروغ است

بود شام شریف راست گفتار ٭ ندارد تا بود با غیر حق کار

کبود از شست صبح چرخ دوار ٭ زمین آراسته باغ ارم وار

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

شب آمد کار ساز نسانگاران | شب آمد راز دار راز داران
مزاجم هست با هر کس ملایم | قیامت میشود در روز قایم
تو بخشی هر کس را تو نا امید است | نمی بینی که پای تو سفید است
ترا شاید شدن کی همسرِ من | نخواهی شد سفید اصلا بتن
بخال و خط خوبانم هم آهنگ | ز زلف مه جبینان گشته همرنگ
بود قدر تو گر از روزه افزون | نه چون شب زنده داری باشد افزون
شده نازل بشانِ من بس احسن | سلام هی حتی مطلع الفجر
سه وقت از روز آمد منع طاعت | نیامد منع در شب هیچ ساعت
به بلغارست گه پایم کم شد اندک | نماز و روزه خالی نیست از شک
ز ظلماتم نگاهی پا نشناس | گرفت عمر دوباره خضر والیاس

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

بمنزل خویشتن سد ره پیشگیر · نه از ایوارهای مصداق تقصیر

ازین نیرنگها میدار ننگی · که بالای سیاهی نیست رنگی

بعالم چون شمع الخبر آوری تو · پریشان میشود یکیک بهر سوی

نه خطهای شعاعی در تو پیداست · که از بس شک من مو برتنت خاست

ز خورشید است سپر بر رخ از آنست · که بینی از شهابم نیزه در دست

نداری شرم تا کی هرزه خندی · ترا فتح نباشد خود پسندی

ز شب چون کرد روز این داستان گوش · بسی آشفت و گفت ای شعله خاموش

تو چون دعوی خود بر من بیندیش · که در مغلوب غالب نام من بیش

به پیش آهنگی از من حسابی · کشد نقاش بهتر نقش ثانی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

صفای صبح پیش آورده گیتیست | رخ خورشید روشن کرده گیتیست
زمین آرند نارنش روزه داران | بمین دارند سارنش حج گذاران
زر ور آید بکف روزی هرکس | بود شب باعث پیکاری وبس
سعیدی دارد عید نیک فالم | چه فیروزیست در نوروز عالم
بدین رخسار چون تشریف آری | بپوشد عالمی تشریف تاری
اگر شق القمر شد در تو یکبار | نه رد شمس من شد تکرار
جهان از مهر من بگرفته در زر | بهر سو ریخته کبریت احمر
مباش از خویشتن چندین تو راضی | بکن آخر کلاه خویش قاضی
شنو این نکته روشنتر من الامس | که پیش از والقمر شد ذکر والشمس
ترا در چشم مردم خلعت تقداست | شب قدر است بر تقدیر پیرا

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri

گواهی شامتی از شام خود پُر ❊ که باشد شب شبه روز آمده دُر

ازان ماه تو دارد بر جگر داغ ❊ که در ماند بریش خویش صبّاغ

ز فیضم طبع هر کس نور یابست ❊ دل روشنترم از آفتابست

هو النّور است دایم جز رجام ❊ ببین والفجر نازل شد بشانم

تو نئی در شش جهت سرمایهٔ ریو ❊ غلط گفتم بلی بل سایهٔ دیو

نظر چندین بر اختر ها چه بازی ❊ چرا بر شعلهٔ جوّاله نازی

من از نورم تو از ظلمت سرشته ❊ بسی فرق آمد از جن تا فرشته

سه در من فرض حق باشد دو در تو ❊ ازین رو قدر من بیش است بر تو

عبث جرم قمر در تو نهادند ❊ بدست زنگی آئینه دادند

ترا زینسان بمن بر کینه خواهی ❊ نباشد جز دلیل روسیاهی

CC-0. Kashmir Research Institute, Srinagar. Digitized by eGangotri